

دیدم که پند های پدر تقد عمر بود
کان مهربان با طرح بمن برپراکنید
این عمرها به تجربت ما کفاف نیست
ناداشته بتجربت دیگران امید
خوش آنکه در صباوت قدر پدر شناخت
شاد آنکه در جوانی پند پدر شنید

* ابو طیب مصعی *

وزرای آل سامان

در در بار سامانیان چهار نفر وزیر بزرگ بوده اند که خدمات بسیار بادیات و علوم ایران گرده اند ولی بد بختی را که در کتب تاریخ ایران چنانکه باید و شاید حق ایشان برگذارده نشده و جز اسمی واندک اشاره ای چیز دیگر از ایشان نمانده است و برای آنکه پاس خدمات ایشان گذارده شود و راهی بر تاریخ ایران گشاده گردد آنچه از تصفیح و تسبیح در باره این چهار مرد بزرگ بدبست می آید بمرور در صحایف ارمغان انتشار خواهد یافت . این چهار مرد از حيث قدمت زمان ابوالفضل بلعمی و ابو طیب مصعی و ابو علی حیله‌انی و ابو علی بلعمی است و جای آن بود که آغازرا بنام ابوالفضل بلعمی پردازم ولی چون در باب وی و پسرش ابوعلی بلعمی خلطها و شبها در میان آمده است بنایا در باب پدر و پسر که هردو از بزرگان ما بوده اند بیک جای بحث کرد و آنرا موکول بخاتمت این مقالات می دارم .

در باب ابو طیب مصعی وزیر نصر بن احمد [۳۰۱ - ۳۲۱] و محمد وح رودگی که از بزرگان زمان خویش بوده و در علم و سخا از سرآمدان زمانه بشمار می رفته کتب تاریخ فروگذاری بسیار گرده اند و ذکر مختصری فقط در چند جا ازو رفته است و از همین اشارات آنکه می توان در احوال وی تبعیم کرد

از جمله اشاراتی که در حق اوست اشارتیست در تاریخ مسعودی ابو الفضل بیهقی [۱] که گوید: «چنان خواندم در اخبار سامانیان که نصر احمد سامانی هشت ساله بود که از پدر بماند که احمدرا بشکار گاهی بکشتند و دیگر روزان کودک را بر تخت ملک نشانندن . بجای پدر . ان شیر بچه ملک زاده ای سخت نیکو برآمد و بر همه ادب ملوک سوار شد و بی همتا آمد . اما در وی شرارتی وزعارتی وسطوتی و حشمتی با فراتر بود و فرمانهای عظیم می داد از سر خشم تامرد از وی در رسیدند و با این همه بخرد رجوع کردی می دانست که ان اخلاق ناپسندیده است یک روز خلوتی کرد با بلعمی که بزرگتر از وزیری بود و بوطیب مصوبی صاحب دیوان رسالت و هردو یگانه روزگار بودند . در همه ادوات فضل و حال خویش بتمامی بالایشان برآند »

گردایزی در زین الاخبار [۲] در انجام شهریاری نصر بن احمد می نویسد: «... شغل تدبیر از ابو الفضل محمد بن عبید الله البلعمی سوی ابو علی محمد بن محمد الجیهانی شد و محمد بن حاتم المقصوبی خلاف کرد و کارهای نظام شد...» ازین دو کتاب چنین برمی آید که ابو طیب مصوبی صاحب دیوان رسالت نصر بن احمد بود و چون در اوان کودکی و آغاز شهریاری وی این مقام داشته است واضح است که در زمان احمد بن اسماعیل نیز دارای این مقام بوده و از رجال دربار پدر بود که در بادشاهی پسر نیز بجای ماند . چنانکه بلعمی نیز همین حال داشت و در شرح احوال او ذکر خواهد شد و از آن پس در زمان نصر بن احمد روز کاربر و دگر گون شد و بر مخدوم خویش خلاف آورد ابو منصور عبد الملک بن محمد بن اسماعیل نیشابوری ظهابی مورخ و ادیب

[۱] چاپ کلکته ص ۱۷۱ و چاپ طهران صفحه ۱۰۱

(۲) چاپ برلن - ص ۴۲

معروف قرن پنجم ایران در کتاب *یتیمة الدهر* (۱) مختصر ترجمهٔ حالی ازین وزیر نکاشته است:

«ابوطیب المصعوبی محمد بن حاتم — در همه کارهای معاشرت و ندبیه و اسباب ریاست و وزارت معروف و مشهور بود، دست وی در کتابت با برق همچشمی کردی و خامه او در روش چون کشته و خط او گاشن دیدکان و بلاغت وی املای عطارد و شعرش در دو زبان نتایج فضل و میوه‌های عقل و چون بر امیر سعید ناصران احمد بواسطهٔ فزونی محسن ووفور مناقب مسلط شد واو وی را وزیر خویش گردانید ولندیمی خود اختیار کرد زمانی نکذشت که برو چشم زخم رسید و آفت وزارت بروی پیچید و پس زمین را از خون او سیراب کرد (۲)»

[۱] چاپ دمشقی — ج ۴ - ص ۱۵

(۲) ابوطیب المصعوبی محمدبن حاتم — كان في جميع ادوات المعاشرة و المنادمة وآلات الرئاسة والوزارة على ما هو معروف مشهور وكانت يده في الكتابة ضرة البرق وقلمه فلماي اليعري وخطه حديقة البحدق وبلاغة مستملأة من عطارد وشعره باللنسا زين نتایج الفضل وثمار العقل ولم يغلب على الامير السعيد نصران احمد بكثرة محسنه ووفور مناقبه ووزرائه مع اختصاصه بمنادمة امر تطلب به الايام حتى اصابته عين الکمال وادركته آنفته الوزارة ف cocci الارض من دمه ومن مشهور شعره وسائر قوله

احتلس خطك في دنياك من ايدي الدهور

واغتنم يوماً ترجيه بال فهو وسر ور

واضع العرف الى كل كفور وشكور

لك ما تصنع و الكفران يزري بالكافر

وقوله في ذم الشباب

لماقل الشباب في كف الله وفي ستراه غداة استقلالا

واز آن پس ایاتی چند از شعر تازی آورده است که در فساحت طاقت و در ذیل این صحایف نقل کرده شد. از اینجا اشکارا می شود که مصبعی پس از آن از صاحب دیوانی رسالت بوزارت نصر بن احمد رسیده و شاید پس از آنکه بلعمی فرمان یافته باشد، یعنی بسال ۲۲۹ وعاقبت کشته شده ولی تاریخ کشته شدن اورا بدست نداده اند.

در جزو نسخ خطی عربی کتابخانه ملی پاریس (۱) کتابیست بعلامت ai3335 با اسم «المحمد ون من الشعرا» تالیف وزیر جمال الدین الی الحسن علی بن القاضی الاشرف یوسف القعظی معروف با بن قعظی مؤلف مشبور و متوفی در ۶۴۶ که در ورق ۶۹ رویه دوم تا ۷۰ رویه اول آن شرح مختصری از مصبعی هست و دوست فاضل من اقای میرزا عباس خان اقبال خود از آن نسخه برداشته است

زائر زارنا مقیم الی ان سودا الصحف بالذنب وولی
وقوله فی غلام اعجمی

بأی من لسانه اعجمی واری حسنه فصیح الكلام
ویروى له ماكتب به الی بعض اخوانه
غیث فامر یاتنی رسول وامر یقل عله علیل
هیهات لو کنت ای خلیلا فعلت مايفعل الخلیل
وله

اليوم يوم بکور ، على نظام سرور . و يوم غرف قیان . مثل تماثیل الحور
ولاتکا: حیاد . تروی بغیر صفير
و وقم فی کتاب

قدقلت لاما قرات کتابکمر عض المعلم بنظر ام النکاتب

و باكمال ملاطفت بمن عطا کرده و ان چنینست .

« محمدبن حاتم ابو طب المصعبي – از شعرا و وزرا و ندما و رو سای خراسان بود و در هر يك از کارها باكمال رسيد و خاطری و قاد و خامه ای روان داشت و بفروني محاسن و بسياري مناقب بر امير نصر بن احمد چيره شد و وي او را وزير خوش گردانيد و به مر نشيني خود برگزيرد و روز گاري نگذشت که بدوجشم زخمر رسيد و آفت وزارت برو پايجيد و زمين از خون وي سيراب شد [۱] »
بيداست که اين مطالب را اين قطعی از همان كتاب ثعالبی برگرفته است و ازان پس همان اشعاری را که در يتيمه الدهر از وثبتت او رده .

مصعبي در دوزبان پارسي و تازی شاعر فیصل بوده از شعر پارسي او جز اين بيت چيزی نمانده است ، اين قطعه معروف که بخطاب شعرا اي دیگر قرن چهارم مانند رودکي و دقيقی بسته اند از وست و در تاريخ بهقى (۲) ياسمر او ثبت امده است :

جهانا هما نا فوسى و بازي	كه بر کس زئاني و باکس نسازى
چوماه از نمودن چو خورا زشنودن	گاهار بودن چو شاهين و بازي
چوزهر از چشیدن چو چنك از شنیدن	چو بادا زوزيدن چو الماس گازى
چو عونبر سره شهه يمان و حجازى	چو عودقامارى و چون مشك تبت

(۱) محمد ابن حاتم ابو طب المصعبي من شعرا خراسان و وزرائها و ندماها ورؤسائها في كل ذالك كمال و كان له خاطر وقاد و قامر جارغلب على الامير نصر ابن احمد بكثرة محاسنه و فور مناقبه و وزر له مع اختصاصه بمنادمه ولم تطل به الا يام حتى اصابته عين الکمال ادركته افة الوزاره فسقی الارض من دمه من مشهور شعره

(۲) جاپ کلکته ص ۶۶ - ۶۷ که صريحاً بنام المصعبي است و چاپ طهران ص ۳۸۴ که نام شاعر از انجا اقتاده است

بباطن چو خوک پلیدو گرازی
 یکی را نشیدی یکی را فرازی
 برین ساخت بسته بران نیک بازی
 همه پر درایش چو گرگ طرازی
 ترا مهره زاده بشترنج بازی
 چرا ابلهان راست بس بی نیازی
 چرامارو گر کس زید در درازی [۱]
 چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی
 چرا آنکه نا کس تو او را نوازی
 گنه کار مائیر تو جای آزی
 بظاهر یکی بیت پر نقش اذ
 یکی را نعیمی یکی را جهیمی
 یکی بولستانی پرا کنده نعمت
 همه از مایش همه پر نمایش
 هم از تست شهمات شطرنج بازان
 چرا زیر کانتد بس تنک روزی
 چرام عمر طاووس و دراج کوتاه
 صدو اند ساله یکی مرد غرچه
 اگر نه همه کار تو باز گونه
 جهانا همانا ازین ای نیازی
 و در فرهنگ جهانگیری در لغت (غرج) بیت ۱۱ و ۱۲ این قطعه صریحا
 بنام ای طیب مصعبی امده است

طهران - فروردین ماه ۱۳۰۹

(سعید تقیسی)

تقل از یک جنگ اقای ملک الشعرا بهار

حکیم فردوسی طوسی

بگوش هوش بشنو نئله خوش
 همیشه تا توانی ای برادر
 حسودو بی وفا نادان و ظالم
 و گرداری خرد دستور خودساز
 مشو با هشت کس دمساز و همراز
 بخیل و کاذب و نااهل و غماز

(۱) رودگی بیتی دارد بهمین مضمون:

چرام عمر گرسن دو صد سال و بیحت نماند فروزن تر ن سالی پرستو

بوعلی سینا

باهر خسی ز روی هوا دوستی مدار
با مردم مزور بد اصل بد گهر
گر باید که کمر نشود ابروی تو
در ابروی کوش ازیرا که ابروی چون کمر شود بد و نیز در دزاب روی
مجدالملک یزدی

صاحب هنران گوش بهالش دادند وز حسرت و غم سینه بهالش دادند
پشت هنر آنروز شکستند درست کاین بی هنران پشت بهالش دادند

پیغامه م. بهار

امیرالدین مسعود

هندرسون نججوانی

معاصر اتابک محمد بن ایلدگز [متوفی در ۸۱۰] و طغرل بن ارسلان (۹۰)
بوده است و نام وی در ضمن قصه ذیل ماخوذ از کتاب عجایب البلدان امده و یک
رباعی نادر ازو ذکر افتاده است ،

کتاب عجایب البلدان نسخه ایست که اسباب تامل مطالعه کنندگان کتب قدیمه
شده است ، ابن کتاب بزبان فارسی و دارای حکایات و قصص کوچک از عجایب
برو بحر - عالمست ، و نسخه ناتمامی از آن در نزد محرر ابن اوراق موجود
میباشد - چیزی که اسباب تامل است اینکه در اغاز این کتاب مینکارد :

«چنین گوید ابوالمؤید البلاخي رحمة الله عليه که من از طفلی هوس گردیدن
عالمر بود واز بازرگانان و مردم اهل بحث عجائبها بشنیدم و از چه در کتب خواندم
جمله بنو شتر و جمع کردم واز بهر پادشاه جهان امیر خراسان ملک شرف (کذا)
ابوالقسم نوحان منصور مولی امیر المؤمنین ، تا اورا ازان مطالعه مؤانست بود ، و حق
نعمت او را گذارده باشم که بر من و عالمیان واجبست ، توفیق میسر باد »